



با توجه به این که بعضا افراد ناباب باشکرد ارائه مشاوره یا دسترسی به کد بورسی و ... برای افراد تازه وارد مشکلاتی را به وجود می آورند، لازم است شهروندان از اعتماد به چنین افرادی خودداری کنند



## هشدار هفته

# هشدار به تازه واردان بازار بورس

رئیس پلیس امنیت اقتصادی ناجا هشدارها و توصیه‌هایی را به افراد تازه‌وارد در بازار بورس ارائه کرد. سردار محمدرضا مقیمی با بیان این که ورود نقدینگی به بورس اتفاق خوبی است که همه آن را قبول داریم، گفت: مساله‌ای که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که برخی سهامداری که کد بورسی برایشان صادر و وارد این بازار شده‌اند، اطلاعات چندانی از بازار بورس ندارند و تنها برای کسب سود، پا در این بازار گذاشته‌اند. به همین دلیل هم لازم است متولیان بورس و بازار سهام به این افراد کمک کرده و آنان را نسبت به چالش‌های پیش رو آگاه کنند. وی با اشاره به ورود تعداد قابل توجهی از شهروندان به بازار بورس، گفت: با توجه به این که حجم زیادی از مردم در حال ورود به بورس هستند باید به آنان کمک شود. در بین این افراد، اشخاصی غیر حرفه‌ای در سراسر

## رودرو

گفت‌وگو با سارق‌ی که با دلیلی عجیب دزدی می‌کرد

# سرقت برای اثبات

«می‌خواستم به خودم ثابت کنم که می‌توانم». این جمله را سارق جوانی می‌گوید که به اتهام سرقت لوازم داخل خودرو بازداشت شده‌است. پسر جوانی که تا به حال هیچ کار خلافی انجام نداده و به خاطر قولی که به نامزدش داده و اثبات موضوعی به خودش دست به سرقت زده‌است.

به چه جرمی بازداشت شدی؟

سرقت لوازم داخل خودرو.

چه خودروهایی را سرقت می‌کردی؟

اغلب خودروهای داخلی که سیستم ایمنی درست و حسابی نداشته باشند. با یک دیلم یا یک سوئیچ یک در خودرو را باز می‌کردم و وسایل باارزش آن را به سرقت می‌بردم.

با وسایل سرقتی چه می‌کردی؟

تمام وسایل سرقتی را به نامزدم می‌دادم.

چرا به نامزدت می‌دادی؟

برای این که من نیازی به این وسایل ندارم. تمام آنها را در اختیار او قرار می‌دادم تا به مهشید ثابت کنم من از آن بچه‌های پاستوریزه نیستم و می‌توانم گلیمم را از آب بیرون بکشم.

یعنی فقط به خاطر اثبات خودت به نامزدت سرقت انجام می‌دادی؟

دقیقا. من نیاز مالی ندارم. در یک شرکت خصوصی کار می‌کنم و درآمد هم خوب است. اصلا آدمی نیستم که اهل خلاف باشم و تا به حال یک چراغ قرمز را هم در عمرم رد نکرده بودم، چه برسد به این که سرقت کنم. خودم با این کار مخالف بودم و اگر خانواده‌ام از این ماجرا باخبر شوند بی شک پدرم سخته می‌کند. پدرم یک مرد زحمتکش است که ما را در زندگی طوری بزرگ کرده که دل‌مان چیزی نخواهد و به داشته‌هایمان قناعت کنیم.



پس چرا این کار را انجام دادی؟

با مهشید چند ماه قبل در یک دوره‌می آشنا شدم. دختر سرخوش و شادی که هرکاری انجام می‌داد تا جمع آنجا شاد شود. آن شب اولین بار بود که مهشید را می‌دیدم اما آخرین بار نبود. بازهم او را دیدم و کم‌کم به او علاقه‌مند شدم. خیلی زود به خواستگاری اش رفتم و با هم نامزد کردیم. کمی که بیشتر به هم نزدیک شدیم با اخلاق او بیشتر آشنا شدم. مهشید دنبال هیجان بود. دنبال شادی‌هایی که دیگران تجربه نکرده بودند.

وقتی فیلم‌های اکشن و خارجی را می‌دید که چطور سارقان دست به سرقت می‌زنند و پلیس هم نمی‌تواند به گرد آنها برسد، خیلی لذت می‌برد. همیشه به من می‌گفت دلم می‌خواست شوهری داشته باشم که این همه جنم داشته باشد و بتواند کلی کارهای خلاف هیجان‌انگیز کند. این ماجرا ادامه داشت تا در یک دوره‌می صحبت از هیجان سرقت شد. مهشید آنجا مطرح کرد که من خیلی پاستوریزه هستم و با آرزوهایش تطابق ندارم. من که از این حرف او خیلی ناراحت شده بودم، آن شب تصمیم گرفتم به او ثابت کنم می‌توانم خلاف کنم اما خودم نمی‌خواهم.

و به همین دلیل، افتادی در کار خلاف؟

البته اوایل نمی‌دانستم چطور می‌شود این کار را انجام داد. زمان زیادی وقت گذاشتم تا یاد گرفتم و چندین بار هم روی ماشین خودم تمرین کردم. این را هم بگویم در آن جمع دوره‌می پسر جوانی بود که ید طولایی در این کار داشت و آموزش‌ها را او به من می‌داد. به خودم که آمدم دیدم خیلی راحت می‌توانم در خودروها را باز و وسایل داخل آن را سرقت کنم.

تا چه زمانی می‌خواستی به این کار ادامه دهی؟

تا زمانی که به مهشید ثابت می‌شد من دل و جگر دارم. بعد از آن هم می‌خواستم وسایل سرقتی را داخل بسته بگذارم و به صاحبانش برگردانم. من حتی مدل و شماره پلاک و آدرس محلی را که سرقت کرده بودم برمی‌داشتم که بعد بتوانم اموال سرقتی را برگردانم. بیشتر از این که به مهشید بخواهم ثابت کنم که می‌توانم، می‌خواستم به خودم ثابت کنم. همیشه در مدرسه به من می‌گفتند دست و پاچلفتی. خانواده و دوستان هم حسابی روی من باز نمی‌کردند و من می‌خواستم به خودم ثابت کنم که حرف‌های آنها درست نبوده است.

## بازگشت

# سراب سپیده

هر هفته در این ستون سرگذشت یکی از معتادانی را که بعد از سال‌ها مصرف مواد موفق به ترک شده‌اند، مرور می‌کنیم. این هفته سراغ زن جوانی رفتیم که از ۱۶ سالگی گرفتار اعتیاد شده‌است.

سپیده، زن جوانی است که او هم روزگاری اعتیاد داشت و حالا در حال گذراندن مراحل پایانی ترک اعتیادش است. ۳۲ ساله است و از ۱۶ سالگی درگیر مصرف مواد مخدر شد؛ درست از آن روزی که برای فرار از فقر خانواده تصمیم گرفت به تهران برود و شغلی برای خودش دست و پا کند. در تهران ابتدا به رستوران‌ها و فست‌فودی‌ها مراجعه کرد تا به عنوان خدمتکار یا ظرفشوی کاری پیدا کند، اما به خاطر کم سن بودن سپیده و مشکلاتی که استخدام او داشت، کارفرمایان حاضر به استخدام او نشدند.

بعد از یک ماه خیابان‌گردی و خوابیدن پشت شمشادهای پارک‌ها و زیرپل‌ها، بالاخره با زنی آشنا شد که ادعا می‌کرد دنبال کارگری می‌گردد که برایش فروشنده‌گی کند. سپیده که فکر می‌کرد مشکلاتش به انتها رسیده، از خدا خواسته پیشنهادش را پذیرفت و قرار شد کنار خیابان بساط کند و لوازم آشپزخانه آن زن را بفروشد. زن ناشناس، سپیده را به خانه برد و تازه آنجا بود که متوجه شد قدم به خانه‌ای گذاشته که در آن برای پول درآوردن نباید لوازم آشپزخانه بفروشد و کار اصلی او رساندن مواد به خانه بعضی از مشتری‌ها یا فروش مواد در پارک‌هایی است که آن زن مشخص می‌کرد.

بعد از این که زن فروشنده مواد مخدر، فوت‌وفن بردن مواد به خانه مشتری‌ها یا فروش آن را در پارک‌ها به سپیده آموزش داد، دختر جوان با ترس و لرز از این که به دام ماموران نیفتد، بسته‌های کوچک مواد را به دست مشتری‌ها می‌رساند.

پولی را که به او می‌دادند به زن صاحب‌کارش می‌داد و او نیز مبلغ ناچیزی کف دستش می‌گذاشت تا اموراتش را بگذرانند. در حین فروش مواد، زن صاحب‌کار برای این که سپیده را در چنگ خودش نگه دارد، به او پیشنهاد مصرف مواد مخدر داد و به او گفت با یکی‌دوبار مصرف معتاد نمی‌شود. سپیده هم به خیال این که معتاد نمی‌شود، گاهی مواد مصرف می‌کرد. کار بالاخره به جایی رسید که سپیده به خودش آمد و متوجه شد به یک مصرف‌کننده حرفه‌ای مواد مخدر تبدیل شده و تحمل حتی یک لحظه خماری را هم ندارد.

۱۵ سال تمام مصرف‌کننده بود و به همین دلیل از آن شکل و حالت طبیعی زنانه خارج شده بود و خیلی‌ها نگاه نامناسبی به او داشتند. او ابتدا این نگاه‌ها و رفتارهای تحقیرآمیز را به حساب این می‌گذاشت که می‌خواهند زیرآبش را پیش زن صاحب‌کارش بزنند، اما دوستان بسیار نزدیکش به او گفتند بسیار نحیف و لاغر شده و هرکسی او را می‌بیند، متوجه می‌شود که اعتیاد دارد. همین جملات و نگاه‌های تحقیرآمیز مردم باعث شد تا سپیده تن به درمان دهد و حالا روزهای آخر درمانش را می‌گذراند.